

از مطالعه این نشریه در زمان تفیلا و فواندن توراہ فودداری فرمایید.

אוריאל דויד

4 طבת 5781

جهت مفظ قدوسیت این نشریه از دور انداختن آن فودداری فرمایید.

מקץ

5 פ ת א ר ו ש נ ג

همواره منتظر نجات کامل است که فرا برسد. ولی چون این نجات به تعویق می‌افتد، ممکن است انسان امید خویش را از دست دهد و از فرا رسیدن نجات مأیوس گردد. پس همواره باید امید داشت و منتظر نجات بود.

لازم است در وضعیت یوسف همدیق تأملی داشت. یوسف همدیق در سیاهچال مصر بود، آن هم در آن زمان بدون هیچ منشور حقوق بشر.

تا سن هفده سالگی، یوسف همدیق در ناز و نعمت بزرگ شده بود و یعقوب آوینو، او را دوست داشت و تمام خواسته‌های وی را برآورده می‌نمود، از دیگر فرزندان محبوبیت بیشتری داشت و یعقوب آوینو تمام توراہ را که از شم و عور آموخته بود به یوسف همدیق آموزاند. به زبان امروزی، یوسف همدیق در نزد یعقوب آوینو دارای زندگی خوبی بود.

ولی در یک روز روشن، به عنوان غلام فروخته شد. در خانه صاحب مصری خود، برای او پاپوش درست کردند که دست به اعمال نامناسب زده و به همین جهت او را به سیاه چال مصر انداختند، زندانی که در آن امکانات لازم برای زندگی مانند حمام، سلمانی، نه امکان تعویض لباس و غیره نبود. یعنی در یک روز، از عرش به فرش رسید و به احتمال زیاد، فرد معمولی در چنین وضعیتی تصمیم می‌گیرد که مرگ از زندگی بهتر است.

مورد دیگر اینکه یوسف همدیق نمی‌دانست این وضعیت تا چه زمانی ادامه خواهد داشت، زیرا به او اجازه ندادند با قاضیان صحبت نماید یا درخواست آزادی کند.

چنان که وقتی آن دو وزیر به سیاهچال انداخته شدند، یوسف همدیق از وزیر آبدارها درخواست کرد برای آزادی وی تلاش نماید. به این ترتیب، تا آن زمان به او این حق داده نشده بود برای خود درخواست آزادی کند. و برای این درخواست نیز از جانب خد-اوند

در این پاراشا در مورد فرعون می‌خوانیم که دو خواب دید و چون این خوابها ذهن او را به شدت مشغول کردند، فرعون به دنبال افرادی بود که بتوانند خواب او را تعبیر نمایند. تمام عاقلان، دانشمندان، ستاره‌شناسان، جادوگران و ... دربار فرعون سعی نمودند که خواب فرعون را تعبیر کنند، ولی هیچکس نتوانست این خواب را به صورتی تعبیر کند که فرعون از این تعبیر راضی باشد. به همین جهت، یوسف همدیق را به نزد فرعون آوردند تا شاید بتواند این خواب را برای فرعون تعبیر نماید.

توراہ می‌فرماید با عجله یوسف همدیق را از سیاهچال بیرون آوردند، یعنی وقتی زمان خروج یوسف همدیق از سیاهچال فرا رسید، فوراً او را بیرون آوردند و یوسف همدیق حتی یک لحظه هم بیشتر در سیاهچال نماند. تفسیر هسفورنو در توضیح این مورد می‌نویسد:

همیشه نجات خد-اوند فوراً فرا می‌رسد، هم چنان که هناوی یشعیا، فصل 56 می‌نویسد نجات خد-اوند به زودی فرا می‌رسد. به این مفهوم که اگر قوم بیسرائل صداقت داشته باشند و قضاوت درست انجام دهند، نجات خد-اوند به زودی فرا می‌رسد.

و در کتاب تهیلیم آمده است:

"اگر قوم من به حرف من گوش دهند، فوراً دشمنان آنها را تسلیم خواهیم نمود."

و هم چنان که در مصر موقع زمان نجات، مصریان با عجله قوم بیسرائل را از سرزمین خود اخراج کردند.

دانشمندان توراہ در توضیح این مطلب می‌نویسند:

"هنوز خمیر پدران ما در مصر ور نیامده بود که فوراً خد-اوند، پادشاه دنیا بر آنها آشکار گشت و آنها را نجات داد." نجات آتی نیز به همین صورت خواهد بود و ناگهان خد-اوند آشکار خواهد شد.

این سخنان هسفورنو باعث دلداری ما می‌شوند، چون در هر دوره، قوم بیسرائل سختیها و آزمایشات بسیاری را پشت سر می‌گذارد و

1 اگر در کیفیت و کمیت مطالب این نشریه (رای، پیشنهاد و یا سوالی در امور هلافا و زندگی روزمره دارید از اتمام لطف

ناگهانی ، نجات فرا خواهد رسید. شخصی که به این مورد ایمان ندارد ، یکی از اصول سیزده گانه ایمان قوم یسرائل را زیر پا می گذارد و کافر خوانده می شود.

مواردی که بیان گشت ، در نجات شخصی هر فرد نیز صادق است. هر کس در زندگی خود مشکلاتی دارد و منتظر است این مشکلات حل شوند. همواره باید به خد-اوند ایمان داشته باشد که وضعیت حال و کنونی بهترین حالت برای او است و باید عبادت خد-اوند را ادامه دهد و از خد-اوند بخواهد او را نجات دهد. باید ایمان داشته باشد که وقتی زمان نجات او فرا رسد ، خد-اوند فوراً او را نجات خواهد داد. باید به خد-اوند اطمینان داشته باشد که خوبی او را می خواهد و بر او نظارت شخصی دارد.

ربنو بخیی در کتاب خووت هلو اووت می نویسد:

شخصی که سعی دارد زمانی که خد-اوند تعیین کرده را نزدیک یا دور کند و یا موردی که خد-اوند تعیین کرده را کم یا زیاد کند ، نشان می دهد به اندازه کافی به خد-اوند ایمان ندارد و او را نمی شناسد و از رفتار خد-اوند هیچ درکی ندارد. شاید به چشم آدمی ، این وضعیت خوب نباشد ، ولی به دید خد-اوند ، این بهترین وضعیت است.

باشد رضای خد-اوند که به زودی به نجات کامل مزکی شویم ، نجاتی پر از رحمت و نیکی. آمَن!

مجازات شد و دو سال دیگر نیز در زندان مصر ماند. زیرا با درجه ای که یوسف همدیق داشت ، این مورد کم ایمانی و نداشتن اطمینان به خد-اوند حساب می شد.

با این حال ، یوسف همدیق امید خود را از دست نداد و همواره منتظر نجات خد-اوند بود. و واقعاً وقتی زمان نجات او فرا رسید ، به صورت ناگهانی و فوراً او را از زندان بیرون آوردند و با عجله او را حمام کردند ، سلمانی کردند ، لباس خوب پوشاندند و او را به نزد فرعون آوردند. نجات از مصر نیز به همین صورت بود.

قوم یسرائل نیز در سالهای بردگی ، زجر و سختی زیادی کشیدند و مصریان زندگی آنها را تلخ می کردند ، ولی در وقت نجات ، آنها فوراً نجات پیدا کردند و حتی یک لحظه هم بیشتر در مصر نماندند.

حال ما نیز نزدیک به دو هزار سال است که در گالوت می باشیم و از لحاظ جسمانی و روانی در رنج و سختی هستیم و حتی یک نفر از قوم یسرائل هم نیست که درد و رنج تحمل نکند ، هر فردی با مشکلات خویش دست و پنجه نرم می کند ، فردی با بیماری خود یا یکی از اعضای خانواده ، دیگری با مشکلات مالی ، شخص دیگر با مشکلات خانوادگی و غیره مواجه است.

تمام این مشکلات به این دلیل هستند که شخینا در گالوت است و به همین جهت باید با انجام میصوا و آموزش توراه ، تلاش کنیم شخینا را از گالوت نجات دهیم و در مدت این گالوت ، نباید امید خویش را از دست بدهیم ، بلکه باید بدانیم هر لحظه و به صورت

از دست دادن زمان

این پاراشا با این عبارت آغاز می شود:

”پس از پایان دو سال که فرعون خواب می دید.“

دانشمندان پند و اندرز در این باره می پرسند:

مگر می شود که فرد دو سال پشت سر هم خواب باشد و خواب ببیند؟ وی در پاسخ می فرماید:

این عبارت فقط مربوط به فرعون نیست و به هر فردی اشاره دارد. ممکن است پایان عمر شخص فرا رسد و وی حساب کند چقدر زندگی کرده و در آخر می بیند عمر او دو سال بیشتر نیست. زیرا از لحاظ توراه ، فقط زمانی که شخص صرف انجام میصوا و آموزش توراه کرده ، زندگی محسوب می شود و زمانی که تلف کرده ، قسمتی از زندگی او محسوب نمی شوند.

انسان عادت دارد ، وقت خویش را به بطالت بگذراند و وقتی به او می گویند:

”از زمان خود استفاده کن ، توراه بخوان ، توبه کن.“

او در پاسخ می گوید: ”نگران نباش ، خوب می شود.“

آری ، هیچ شکی نیست که خوب می شود ، ولی مشکل اینجا است که فعلاً زمان در حال گذشتن است و وقت و عمر آدمی می گذرد و انسان در خواب غفلت فرو رفته و با خود می گوید: ”خوب می شود.“ به همین صورت ساعتها و روزهای عمر انسان سپری گشته بدون اینکه توجه نماید چگونه عمر او از دست می رود. در این باره میدراش می فرماید:

”بزرگترین ضرر ، از دست دادن زمان است.“

ربی اوراهام ابن عزرا روحش شاد ، در این باره شعری سروده که می فرماید:

”آدمی که از خاک به دنیا آمده ، باید همواره به یاد داشته باشد یک

روز به خاک برمی گردد.“

حال هر آدمی پس از هفتاد ، هشتاد و یا صد سال ، دارفانی را وداع گفته و او را به خاک برمی گردانند.

وقتی پنج سال سن دارد ، به او می‌گویند:

#بلند شو به سوی موفقیت برو#

ولی او دوست دارد بازی کند و از گردن پدر سواری بگیرد. در این سن ، کودک دوست دارد به دنبال بازیهای گوناگون بوده و از کول این و آن بالا رفته و فعلاً برای آموزش توراه ، پند و اندرز وقت ندارد. وقتی ده ساله می‌شود ، می‌گویند:

#فرزند ده ساله را چکار داری؟! به زودی بزرگ می‌شود و نصیحت می‌گیرد!#

و این فرزند با خانواده و آشنایان بازی می‌نماید ، در این سن ، همه می‌گویند کودک را به حال خودش رها کنید. دو سه سال دیگر برمیخواهی او است و در سن برمیخواه باید او را نصیحت نمود و سپس او را به آموزش توراه و انجام میصوا راهنمایی کرد.

سن بیست سالگی چقدر خوب است ، به مانند آهوی تیز پا از کوه بالا می‌رود.

در این سن ، شخص ، نصیحت را مسخره نموده و به نصیحت‌کنندگان می‌خندد. او به دنبال همسر است! در این سن ، فرد به فکر همسر و عشق است و برای شنیدن پند و اندرز وقت ندارد.

در سی سالگی دیگر گرفتار است و به خود نگاه می‌کند و در تور افتاده است و خواسته‌های خودش ، فرزندانش و همسرش او را از هر طرف محاصره کرده‌اند.

آری ، در این سن دیگر فرد زیر بار خانواده است و مرتب باید نگران باشد برای خانه و خانواده خود ، چیزی کم و کسر نگذارد. اگر بخواهیم چنین شخصی را نصیحت کنیم ، می‌گوید: "مگر نمی‌بینی گرفتار مشاغل زندگی و خانواده هستیم؟ از من چه می‌خواهید؟!"

چه خوب چه بد به سن چهل سالگی می‌رسد و بر سر کار خود حاضر می‌شود!

در این سن ، شخص دیگر کمتر توجه دارد که کارش خوب است یا خیر ، فقط باید مواظب باشد کارش را خوب انجام دهد که او را بیرون نکنند تا بتواند خرج خانواده خویش را تهیه نماید.

در پنجاه سالگی به یاد می‌آورد روزهای جوانی گذشته‌اند و روزهای مرگ فرا می‌رسند ، مال دنیا برایش بی‌ارزش است ، چون می‌ترسد که زمان مرگ او فرا رسیده است! در این سن ، شخص با خود فکر می‌کند که ده ، بیست سال دیگر باید از این دنیا برود و دیگر کمتر به مال این دنیا فکر می‌کند و هر مورد کوچکی ، حتی یک

سرماخوردگی ، باعث ترس وی می‌شود و فکر می‌کند روز مرگ او فرا رسیده است.

در سن شصت سالگی از او می‌پرسند آخر چه خواهد شد؟ اعمال تو نامناسب هستند. دیگر توان جنگیدن را ندارند!

در شصت سالگی ، دیگر بدن انسان ضعیف شده و قدرت ندارد آن چنان که باید و شاید میصواهای خد-اوند را انجام دهد. درد و بیماریهای مختلف ، شخص را احاطه می‌کنند و مدام آه و ناله می‌نماید.

اگر به هفتاد سالگی برسد ، دیگر اعمال و صحبت او نادیده گرفته می‌شوند. و باال گردن آشنایان خواهد بود و باری بر دوش نفس و عصای خود.

اگر انسان به سن هفتاد سالگی برسد ، دیگر همه می‌گویند این فرد پیر شده و نباید به حرفهای او توجه نمود. در این زمان ، شخص دیگر مزاحم این و آن می‌شود و علاوه بر بدنی ضعیف و بیمار ، روان و روحیه او نیز شکسته‌اند.

در هشتاد سالگی زحمتی برای فرزندانش خواهد بود. دیگر درک و فهم مناسبی ندارد. او را مسخره می‌کنند و آب و غذای او تلخ است.

در این سن ، فرد دیگر نیازمند فرزندان و اطرافیان خودش است. غذا را در دهان او می‌گذارند و اطرافیان او را مسخره می‌کنند.

پس از این دیگر به مانند مرده است!

آری ، زندگی به سرعت می‌گذرد ، ابتدا انسان می‌خواهد طعم زندگی را بچشد ، ولی چیزی نمی‌گذرد که در تور مخارج زندگی می‌افتد و دیگر برای هیچ چیز وقت ، زمان و حوصله ندارد و پس از پایان این ایام ، پیری فرا می‌رسد که دیگر شخص قدرت و توان انجام میصواها را ندارد.

هاراو اوراهام ابن عزرا در انتها می‌فرماید:

خوشا به حال آدمی که خود را در این دنیا غریبه می‌پندارد ، به فکر مادیات این دنیا نیست ، فقط به فکر آخرت و زندگی در دنیای باقی است ، زیرا پس از پایان عمر ، آدم به خاک باز می‌گردد.

تنها راه حل برای رهایی از چنین مسیر زندگی این است که انسان همواره به یاد داشته باشد و برای خود یادآوری کند که این دنیا موقتی است. آدم به این دنیا سفر کرده تا برای دنیای ابدی خویش ، توراه و میصوا جمع‌آوری نماید. باید همواره به یاد داشته باشد این دنیا ، زودگذر است و تا وقتی که عمر او تمام نشده ، باید به فکر دنیای آخرت خویش باشد. آری ، هیچ زبانی به مانند از دست دادن

زمان ، سنگین نیست. در زمان مرگ ، انسان نمی‌تواند به خداوند بگوید:

”به من یک فرصت دیگر بده.“ ، بلکه از همان کودکی باید به فکر آخرت و دنیای ابدی خویش باشد.

یک بار شخصی به نزد هاراو هستی‌پلر روحش شاد ، آمد و دید که دارد آه می‌کشد. از وی پرسید:

”اتفاقی افتاده که آه می‌کشید؟“

هاراو در پاسخ فرمود: ”چند تا قرض دارم.“

آن شخص گفت: ”قروض شما چقدر است ، بگویید شاید بتوانم کمک کنم.“

هاراو در پاسخ فرمود: ”من در مورد قرض این دنیا نمی‌گویم ، بلکه در مورد قرض معنوی صحبت می‌کنم ، هر روز فرد باید به اندازه معینی توراه بیاموزد ، به اندازه معینی به ممنوعان خود نیکی نماید و تفیلاهای خود را با نیت بخواند. حال روز دارد به پایان می‌رسد و من هنوز قرض امروز را نداده‌ام.“

آن شخص در جواب گفت: ”خوب هر چقدر که امروز نتوانستید انجام دهید ، فردا تکمیل نمایید.“

هاراو در جواب فرمود: ”نمی‌شود ، قرض امروز را باید امروز پرداخت ، فردا قرض مخصوص به خود را دارد و فردا نمی‌شود قرض امروز را پرداخت.“

وقتی شخص این دنیا را ترک می‌کند ، هیچ چیز با خود نمی‌برد ، فقط توراه و میصواهایی که در این دنیا جمع کرده را با خود می‌برد. در دادگاه الهی ، از انسان نمی‌پرسند دارایی او در این دنیا چقدر

بوده ، بلکه از او سؤال می‌کنند چقدر به آموزش توراه مشغول شده و چقدر میصوا انجام داده است.

کتاب زوهر هقادوش می‌فرماید:

”غریزه بد ، انسان را فریب می‌دهد که تمام دنیا برای او است و همه چیز مال وی است.“

این اشتباه است ، زیرا اگر نگاهی به اطراف خویش بیاندازیم ، می‌بینیم به تدریج ، آدمیان می‌میرند و هیچکس تا ابد در این دنیا باقی نمی‌ماند. هوسها و لذت‌های این دنیا به این صورت هستند که هر چقدر انسان بیشتر به دنبال آنها بدود ، کمتر احساس رضایت می‌کند و بیشتر تشنه مال این دنیا می‌شود.

بدین صورت ، اگر انسان به دنبال آرزوهای این دنیا باشد ، نه تنها رضایت خاطر نخواهد داشت ، بلکه عالم باقی خود را نیز از دست می‌دهد. باید هر روز با خود تمرین کند و به خود یادآوری نماید تا با قلب خود درک کند که به غیر از توراه و میصوا ، هیچ چیز دیگری را با خود از این دنیا نمی‌برد.

هر روز باید از خود سؤال کند که امروز چند ساعت وقت را از دست داده است. تنها راه برای وقت‌شناسی این است که مرتب کتب نصیحت و پند و اندرز توراه را مطالعه نماید ، زیرا این آموزش ، فرد را مجبور می‌نماید که فکر کند و زندگی را با فکر و حساب ادامه دهد. وقتی چندین بار مطلبی را مطالعه کند ، در انتها این مطلب در قلب او روشن می‌شود و زندگی خویش را به راه درست هدایت می‌کند.

برگرفته از مگید دواراو ليعقوب

قابل توجه خوانندگان گرامی

در مملهای ذیل امکان دریافت نشریه چاپ شده وجود دارد و به هیچ عنوان نماینده‌ای برای جمع‌آوری کمک به نشریه ندارد:

* **یروشالیم:** گئولا ، فیابان ملفی ایسرائل شماره ۲۵ فروشگاه آقای فرجیان

* **تل آویو:** فیابان علیا شماره ۲۳ ، آقای کهن فولادی ۰۵۴-۹۳۷۸۲۸۱ * **کفرسابا:** آقای موی کهن تلفن ۰۵۲-۳۵۶۱۵۲۹

* **ناتانیا:** آقای فرهاد تراشندگان تلفن ۰۵۲-۸۶۸۶۸۸۶ * **بیطار:** خانواده آقای نورانی تلفن ۰۵۴-۸۴۲۸۹۳۶

* **تارنمای:** [پاراشای هفته ۱](#) [پاراشای هفته ۲](#)